موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

دانش های مرتبط با معرفت‌شناسی

سخن در بررسی دانش های مرتبط با معرفت شناسی بود. در این باره به بررسی رابطه این دانش با علم منطق پرداختیم . گفته شد:

موضوع علم منطق، معرف و حجت است. معرف عبارت است از معلومات تصوری که به کمک آنها می‌توان مجهولات تصوری را حل کرد و حجت عبارت است از معلومات تصدیقی که از طریق آنها می‌توان معلومات تصدیقی دیگری را به دست آورد. بنابراین معرف و حجت از مقوله علم‌‌اند (علم تصوری و علم تصدیقی). علاوه بر این، برخی از مسئل در هر دو علم مطرح می‌شود، مانند بحث درباره استقرا و این که مفيد ظن است یا یقین، و بحث درباره تصورت و تصدیقات بدیهی و نظری، و اسباب خطا در معرفت و مکان رهایی از خطا.

با این حال، در هر یک از منطق و معرفت شناسی، مسائل و مباحث ویژه‌ای نیز وجود دارد که مانع از وحدت و یگانگی آن دو می‌باشد. از باب مثال، این که معرف، حد است یا رسم، و هر یک اف و قیاسز آن دو تام است یا ناقص، و تعریف یا لفظی است یا شرح الاسم یا حقیقی و حقیقت تصدیق، حکم است یا تصور مستلزم یا مستتبع حکم، و قیاس اقترانی است یا استثنایی، و هر یک از آن دو صورتهای مختلفی دارد، و استدلال یا مباشر است یا غير مباشر، و نظایر آنها، مسائلی است که در علم منطق بررسی می‌شود، و معرفت‌شناسی به این گونه مسائل نمی پردازد.

چند نکته

1. درست است که موضوع علم معرفت شناسی و علم منطق، علم و معرفت است اما جهت بحث در اینجا مختلف است. در منطق،

معلوم خاص که عبارت است از معلوم موصل، اعم از اینکه تصوری است یا تصدیقی، موضوع بحث است، اما در معرفت شناسی، معلوم به صورت مطلق مورد بحث قرار می گیرد.

2. نکته دیگر این است که آیا معلوم مطلق که موضوع علم معرفت شناسی است، معلوم محقق است یا معلوم مفروض؟ وقتی تاریخ معرفت شناسی را مورد بررسی قرار می دهیم می بینیم مکاتب مختلفی در آن پدید آمده و به بحث و بررسی پرداخته اند. بعضی از این مکاتب نسبت به معرفت مطابق با واقع، شاک بوده و برخی به کلی آن را انکار کرده اند. در این صورت چگونه می توان این مکاتب مختلف را داخل در این علم دانست؟ اگر گفته شود موضوع این علم، معرفت اندوخته های ذهنی بدون در نظر گرفتن ویژگی کاشفیت از واقع است، در این صورت همه این مکاتب داخل در این علم می باشند، زیرا همه آنها حتی شکاکان و سوفسطائیان نیز قبول دارند که در ذهن ما چیزی وجود دارد . اما اگر علم را با قید کاشفیت از واقع در نظر بگیریم در این صورت، این مکاتب از حوزه این علم خارج خواهد بود، زیرا آنان معتقد به این کاشفیت نیستند.

برای روشن شده مساله مثالی می زنیم. در علم کلام گفته شده موضوع آن ذات و صفات الهی است، و لذا در حقیقت دانش علم کلام، دانش خداشناسی و یزدان شناسی است. اکنون سوال این است که آیا موضوع علم کلام، وجود خدای محقق است یا وجود خدای متصور؟ در صورت اول منکران دیگر داخل در علم کلام نخواهند بود زیرا آنان وجود خداوند را انکار می کنند. اما اگر خدای متصور موضوع این علم باشد آنان داخل هستند.

ممکن است سوال شود مومنان وجود خداوند را ثابت و قطعی می دانند در این صورت منظور آنان از اقامه براهین در این باره چیست؟ پاسخ آن است که درست است که آنان برای اثبات وجود خداوند برای خویش اقامه دلیل نمی کنند، اما براهین آنها دو وجه دیگر می تواند داشته باشند: یکی اینکه می خواهند علم اجمالی آنان به علم تفصیلی تبدیل شود و دیگر اینکه مقصود آنان از اقامه برهان دفاع از اعتقادات در مقابل دیگران است.

درباره ابوجعفر احول، مومن الطاق

ابوجعفر احول یا مومن الطاق از شاگردان امام صادق (ع) و خیلی حاضر جواب بود. او با أبو حنيفه مناظرات بسيارى دارد، مثلًا يك روز أبو حنيفه به أبو جعفر مؤمن الطّاق گفت: آيا شما معتقد به رجعت مى‏باشيد؟ گفت: آرى. أبو حنيفه گفت: پس حالا هزار درهم بمن بده من آن را پس از رجعت بتو مى‏دهم. أبو جعفر گفت: از براى من ضامنى بياور كه چون بدنيا برگردى به صورت انسان مراجعت خواهى كرد!!.

پس از وفات امام صادق عليه السّلام أبو حنيفه به مؤمن الطّاق برخورده و بدو گفت: امام تو مرد. احول گفت: آرى، ولى امام تو (شيطان) از مهلت داده‏شدگان تا روز قيامت است.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد